

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

... نه مصباح را نمی خواهم، مختصر مصباح

را لازم دارم آنجایی که راجع به نوروز صحبت شده

کمی هم مقدم و موخر آن، در خود مصباح مشخص

است این تحریف و دست کاری شده، اصلاً مشخص

است که در مصباح نبوده است. راجع به این قضیه

بنده حدود ده پانزده نسخه از نسخ خطی مصباح در

نجف و نسخ کتابخانه اسماعیلیه لندن (آنها را برایم

فرستاده اند) را دیده ام، این موضوع در بسیاری از این

نسخه های خطی نیست، معنا ندارد که کاتب یک

چیزی را حذف کند، اگر بوده باشد، دلیلی ندارد که

حذف بشود، در بعضی از نسخ در حاشیه آمده و در

بعضی دیگر در حاشیه نیمه کاره است و در بعضی در

متن است.

اینکه می گویم کمی از قبل و بعدش را در

مختصر مصباح لازم دارم بخاطر این است که

مشخص بشود اصلاً آیا این موضوع به متن مربوط

است یا نه؟ چون اصلاً هیچ ربطی ندارد یکدفعه آورده که "و اما اعمال نوروز... هیچ ارتباطی سر و ته قضیه به هم ندارد.

و در بعضی از نسخ در حاشیه نوشته شده که این روایت در مصباح نیست و ما هم نیاوردیم! اصلاً مکتوب هست در حاشیه. در نجف ما به چندین کتابخانه رفتیم، کتابخانه کاشف الغطاء، کتابخانه مرحوم امینی (که چند نسخه داشت)، کتابخانه آقای حکیم و کتابخانه حیدریه (المکتبه الحیدریه) و این مشخص بود که خب این روایت، روایت جعلی است و چنین چیزی در مصباح نیست.

تلمیذ: من قبلاً نسخه افست نسخه خطی کتابخانه امام رضا علیه السلام را هم خدمتان آورده بودم.

استاد: بله، ظاهراً آن را هم دیده‌ام، ولی آنکه در مختصر مصباح است مهم است، چون تمام مآخذ یا به مصباح و یا به مختصر مصباح ارجاع می‌دهند.

قبل از شیخ طوسی یک همچنین روایتی (روایت معلی بن خنیس) دیده نشده، آن هم به این

مهمی، حالا چه کسی این روایت را آورده ...

تلمیذ: در یک استفتائی که از شما شده بود

شما مسئله غسل در این ایام را تایید کرده بودید؟

استاد: بله، ببینید مسئله غسل جای خودش

است، ولی آن روایت را اضافه کرده‌اند به این

روایت، یعنی از روایت معلی آورده‌اند به آن روایت

این را اضافه کرده‌اند و لذا آن روایت تحریف شده

است.

اشکال مهمی که هست در این قضیه مسئله

این است که نوروزی را که امام علیه السلام

می‌فرمایند (البته ما از جای دیگری این مسئله را ثابت

کردیم) نوروزی که در زمان امام صادق علیه السلام

از آن صحبت هست (روایت معلی) این نوروزی

است که در آن زمان مطابق با اواخر خرداد بوده

است. چون سابقاً نوروز همیشه در حال تغییر بوده

است. این نبوده که اول برج حَمَل (اول فروردین)

باشد. بلکه هر چهار سال یک روز این نوروز به جلو

می‌آمده و آن نوروزی که دیگر قرار بر این شد که

نوروز ثابت باشد آن زمانی بوده که یزدگرد سوم در

آذربایجان مراسمی را برپا می‌کند و آن زمان اواخر خرداد بوده، بیست و هفتم خرداد بوده، بعد هر چهار سال یک روز به جلو می‌آمده تا این ۳۶۵ روز تمام بشود و پُر بشود.

بنابراین در زمان امام صادق علیه‌السلام (که شهادت‌شان سال ۱۴۸ هجری بوده) ایام نوروز قطعاً در اردیبهشت بوده است. و آن روایاتی که راجع به نوروز در زمان امیرالمومنین علیه‌السلام است آن مربوط به خرداد می‌شود، لذا اصلاً با هم دیگر جور در نمی‌آیند. آنچه که مربوط به امیرالمومنین است اواخر خرداد است، چون یزدگرد سوم در همان زمان عمر، بلادش فتح شد و خودش هم فرار کرد و رفت و آن قضایا برایش پیش آمد.

پس یکی از چیزهایی که ثابت می‌کند این روایات همه دروغ است همین مسئله است، یعنی آن روایاتی که مربوط به امیرالمومنین علیه‌السلام است مثل **”نیروزنا کل یوم“** یا **”کاش هر روز ما نوروز بود“** اینها مربوط می‌شود به اواخر خرداد و آن ایامی بوده که خلفا از مردم و رعایا خراج می‌گرفتند، چون اول

فروردین که زراعتی بدست نمی‌آید، این مربوط به
اواخر خرداد بوده که زراعت بدست می‌آید. یا داریم
که در ایام نوروز که از زارع و امثال ذالک خراج
می‌گرفتند این نزدیک بوده به ایام تابستان که
محصول‌شان به دست می‌آمده.

و آن نوروزی که در زمان امام صادق
علیه‌السلام است و در روایت معلی آمده، می‌شود
اردیبهشت! بالاخره این کدام روز است که غسلش
مستحب است؟! می‌بینید این قضیه یک مسئله
مجهول است.

آنچه که بنده راجع به غسل گفتم مربوط
می‌شود به یک قضیه دیگر خارج از این روایت و
امثال ذالک و روایتی در این قضیه نیست.

تلمیذ: مطالبی که از آقای حداد نقل شده که
با آب زعفران بنویسید ...

استاد: بله آنها چیزهای است که هست و بنده
اینها را توضیح خواهم داد و این به خاطر خصوصیت
خود این موقع است و این خصوصیتش به اصطلاح
یک تاثیر خاصی دارد مثل نیسان و امثال ذالک که

باید این مسئله نوشته بشود. ولی اینکه دلالت بر عید باشد این مسائل همه از مزخرفات است.

بله و این نوروز هر چهار سال می‌آمده جلو تا این که در سال چهارصد هشتاد خرده‌ای از هجری آن موقع اول فروردین شد. که به آن نوروز ملک‌شاه (شاهی) یا نوروز جلالی می‌گویند. چون بعد از چهارصد و هشتاد و اندی سال ملک‌شاه سلجوقی آمد روز اول فروردین را به عنوان ثابت نوروز اعلام کرد و به همه گفت که باید همیشه امروز، نوروز باشد، پس اصلاً در اول فروردین نداریم.

تلمیذ: چرا در تاریخ داریم که روز غلبه و پیروزی جم در جنگ مبدا عید نوروز بوده است و این قبل از ملک‌شاه بوده است؟

استاد: بله، اقوال در این هم مختلف است، افراد در کتب مختلف تاریخ این قضیه را مختلف نقل کرده‌اند، بعضی‌ها دهم اردیبهشت نقل می‌کنند، بعضی دهم یا یازدهم اردیبهشت نقل کرده‌اند.

تلمیذ: ولی با این احوال کسانی که قائل به نوروز هستند، قائل به دو نوروز هستند، یکی

نوروزی که در سیر بوده و متغیر بوده و یکی نوروز ثابت.

استاد: نوروز ثابت که اصلا در زمان ملک شاه سلجوقی وضع شد.

تلمیذ: یعنی این همان نوروز متغیر است که ثابت شده است؟

استاد: بله یعنی نوروز آن سال ملکشاه در اول فروردین قرار داد، آن سال دیگر این تغییر را برداشت و نوروز را به عنوان یک امر ثابت اعلام کرد. پس نوروز بطور کلی در امم گذشته به عنوان یک امر اعتباری بوده و حال چگونه می شود امام علیه السلام بر اساس یک امر اعتباری حکم شرعی جعل کند؟! این صحبت است که اصلا معنی ندارد. چون وقتی هر چهار سال یک روز می آمده جلو و این می شود یک امر اعتباری که آن هم موجب جعل حکم شرعی نمی تواند باشد، توجه می کنید؟

آن وقت اصلا مطالبی که در این روایت هست هیچکدام جور در نمی آیند، عید غدیر یا عید مبعث در نوروز بوده ... اصلا جور در نمی آید.

تلمیذ: اگر نوروز ثابت نباشد می شود متن روایت را درست کرد؟

استاد: نه باز هم نمی شود، یعنی حتی اگر نوروز ثابت هم نباشد با همین چهار سال یک روز تغییر باز هم جور در نمی آید، چون عیدین دو ماه اختلاف دارند در حالی که در فرض تغییر طی این مدت ۲۳ سال، مدت جمع تغییر حداکثر می شود پنج دوره و پنج تا یک روز!!

لذا اصلا قضیه به طور کلی جعلی است. و عجیب آنجاست که یکسالی است که یک هجمه ای شده برای تثبیت نوروز، یک دستی را من مشخص می بینم، دستی قوی که همه را بکار گرفته برای اثبات این قضیه در مقابل اسلام، منتهی از اسلام هم می خواهند که بهش بچسبانند! بالاخره الان تنها مظلومی که این وسط است اسلام است! دیگر هیچ دیواری از اسلام کوتاه تر نیست و با این کیفیت می خواهند این مسائل را در آن قرار بدهند.

آن وقت این عجیب است، اینجایی که من می گویم فقیه باید شم الفقاهه داشته باشد، در شرایط

مرجعیت منتها این مطالب را گفتم تا حدودی، تا حدودی البته، چون اگر یک مقداری بیش از تاحدودی باشد شاید مشکلات پیش بیاید و این مقدار هم نمی‌دانیم چطور بشود!

فرض کنید اصلا يك شخصی را نگاه می‌کنید من می‌بینم در سایتهای آقایان مرجع هست که می‌گوید "حالا لازم نیست این اسلامی باشد یا نباشد! همین قدر که ملی است کفایت می‌کند! در اسلام هم منافاتی نیست! و بنده هم خودم شرکت می‌کنم...!"

خب شما این را نگاه بکنید با آن روایتی که حضرت موسی بن جعفر می‌فرمایند: "و إنه سنه للفرس و محاه الإسلام، و معاذ الله أن نحیی ما محاه الإسلام" اصلا متن این روایت نشان می‌دهد که این باید از امام معصوم باشد، اصلا نشان می‌دهد، کسی که آن شم فقاہت و حدیث و اسلام و تشریح ملاکات تا حدودی به جانش نشسته باشد، تا نگاه بکند می‌گوید این روایت باید از امام معصوم باشد. حالا سندش لازم نیست، حالا چه سند داشته باشد، چه نباشد.

و این مسئله‌ای است که مرجع باید یک
همچنین مطلبی را بفهمد، و این خیلی مسئله مهمی
است و این همان مسئله‌ای است که من در این رساله
تقلید و اجتهاد به دنبال تثبیت آن بودم.

مرجع باید کسی باشد که بدون اینکه به
روایت مراجعه بکند، با همان مدرکات خودش
بفهمد که شم شارع در این زمینه و در این مسئله
چیست، مردم استفتاء کردند راجع به کراوات، یکی
می‌گوید "بهتر است زده نشود" یکی می‌گوید "هیچ
اشکالی ندارد و نماز هم بلاشبهه و اشکال صحیح
است" (منزلش هم همین جاست) خب قضیه چیست
که یکی به این راحتی می‌گوید کراوات زدن هیچ
اشکالی ندارد و نماز هم بلاشبهه صحیح است و یکی
هم مثل مرحوم آقا می‌گوید "اصل زدن کراوات حرام
است و صلیب است و مربوط به نصاری است،
بطلان نماز هم که جای خودش را دارد" چطور
می‌شود که نظرات در دو نقطه ۱۸۰ درجه مقابل هم
قرار بگیرند؟ چه جور می‌شود؟ بالاخره یا این باطل
است یا آن، جمع بین نقیضین که نمی‌شود! چون این

که دیگر از اضداد هم گذشته و به نقیضین برمی‌گردد.

اگر من باب اعلمیت باشد قطعاً آن کسی (مرحوم علامه طهرانی) که می‌گوید حرام است از نظر ظاهری اعلم بوده، اگر نگاه به مراتب تقوا بکنیم، آنکه (مرحوم علامه طهرانی) اصلاً معلوم نیست در چه رتبه‌ای بوده، یعنی اصلاً انسان نمی‌داند، توجه می‌کنید؟ خب همین‌طوری فرض بکنید که صرفاً انسان بیاید و خودش را در معرض این مسائل قرار بدهد این چیز آسانی نیست، این قضیه مسئله آسانی نیست که اینطور و به این راحتی ... حالا این یک نمونه‌اش بود، خب چیزهای دیگری هست، مسائل دیگری هست.

شما ببینید اگر قرار به تعطیلی است خب آدم بیاید موارد دیگر را تعطیل کند، چه داعی هست؟ اصلاً چرا باید فرض بکنید بیست روز یک مملکت تعطیل بشود؟ می‌دانید چه ضرر عظیمی به اقتصاد مملکت و به مسائل دیگر مملکت وارد می‌شود؟ خب چه اشکال دارد که ما هم مثل سایر مسلمانها

چند روز عید قربان را تعطیل کنیم؟ چهار پنج روز
عید فطر را تعطیل کنیم؟ مگر دیگران چند روز
تعطیل نمی‌کنند؟ الان در خیلی از کشورهای شیعه
برای عید فطر چند روز تعطیل می‌کنند.

اصلاً اشکالی که به ما می‌گرفتند این بود که
شما به اعیاد اسلامی اعتنا نمی‌کنید! شما یک روز را
تعطیل می‌کنید تازه سر و تهش را هم می‌زنید، یعنی
فقط یک نصفه روز برای عید فطر تعطیل می‌کنید!

فرهنگ‌سازی در جامعه و وظیفه حکومت
اسلام است نه همراهی کردن حکومت با مردم، مردم
به خیلی جاها می‌روند، وظیفه حکومت اسلام و
بخصوص وظیفه عالم و علما در یک جامعه اسلامی
این است که فرهنگ‌سازی کنند، یعنی آن مبانی را
بیاورند کم کم به عنوان اصول پذیرفته شده در
زندگی برای افراد جا بیندازند. اگر قرار باشد خود ما
هم همراهی بکنیم چه کسی برود به مردم یاد بدهد؟
کی باید یاد بدهد؟ خب ما هم داریم الان زندگی
می‌کنیم ولی نه عیدی داریم و نه نوروزی داریم و نه
آسمان به سرمان خراب می‌شود، نه زیر پایمان زلزله

می آید، هیچی، طوری نشده!!

چرا نباید ما عید غدیر را به عنوان مهمترین عید (این را که دیگر خودتان قبول دارید، افضل اعیاد امتی ...) بعنوان یک فرهنگ در میان مردم جابیندازیم؟ بچه‌های ما بفهمند قضیه چیست، پیرهای ما بفهمند غدیر چیست، جوانها ما بفهمند، در حالی که فعلا اصلا کسی نمی‌داند غدیر چیست؟ فقط همین، یک روزی می‌آید یک جشن و چندتا چراغ و ریشه سر خیابان می‌زنیم و تمام.

متأسفانه در این زمینه هیچ کار نشده، و برعکس تا بحال سایر مسائل غیر ضروری مورد توجه قرار گرفته و قرار می‌گیرد و خود همین دلیل بر این است که عملاً ما وحدت بین دین و سیاست را نپذیرفته‌ایم، عملاً نه در حرف، در عمل ما نپذیرفته‌ایم، بلکه دین را به دنبال سیاست پذیرفته‌ایم نه اینکه سیاست را در زیر مجموعه دین.

سیاست در زیر مجموعه دین باید شکل بگیرد نه اینکه دین به دنبال سیاست برود. بینم سیاست چیه بعد دین را درست کنیم و کمک

سیاست کنیم! راه بیاندازیم! امروز یک طور فردا جور دیگر! و این مغایر با آنچه که باید باشد و دستور داده شده می باشد. بیست روز تعطیل!! پنج روزش را بگذاریم برای عید غدیر، پنج روزش را بگذاریم برای عید فطر، به جای این چیزها، به جای این تعطیلات بیخود و فلان و نمی دانم چیزهایی که در پیش هست، چیزهایی که هیچ ثمره‌ای برای انسان ندارد، جز یک حالت تزریقی بر یکسری رویدادهای گذشته و تاریخ گذشته، رویدادهای گذشته و تاریخ گذشته.

خدا شاهد است امسال اگر به من نمی گفتند بیا در سالگرد مرحوم آقا (۹ صفر) شرکت کن من اصلاً یادم رفته بود، ۹ صفر بود، ۷ صفر است، گرچه باز هم من نرفتم. و گفتم هر وقت زیارت امام رضا علیه السلام باشد من می آیم ولی من هیچ وقت بخاطر این قضیه سالگرد به مشهد نمی روم. ما فقط چهارده معصوم داریم، تمام شد و رفت. ایشان بنده صالحی بوده، خب بوده برای خودش بوده، مرد بزرگی بوده، ولی خدا بوده، اینها همه را قبول داریم ولی سالگرد

چرا؟ چه نیازی به سالگرد است؟

چرا باید با این کارهای خودمان آنچه را که باید به آن بها بدهیم کم‌رنگ کنیم؟ ما باید به چهارده معصوم فقط بها بدهیم، آنها هم از ما این را می‌خواهند، آنها هم از ما این روش و این طریق را می‌خواهند، هر وقت آدم یادش می‌آید فاتحه بخواند چه اشکال دارد؟ ولی چرا سالگرد بگیرد؟ چرا؟ سالگرد فقط مخصوص امام است، امام باقر، امام سجاد، امام رضا، چرا ما باید برای دیگران سالگرد بگیریم؟ این همه مخارج سرسام‌آور که چی؟ یعنی یک همچین شخصی بوده، بسیار خوب بوده، خیلی ممنون و متشکریم، آدم خوبی بوده، خب ان‌شاءالله خدا اجرش بدهد، ان‌شاءالله مأجور باشد، جایش خوب باشد، خب بعدش دیگر چی؟ خب بعدش چی؟

یک همچین آدمی بوده، یک همچین کارهایی کرده و بعد هم امیدواریم مورد رحمت خدا هم قرار بگیرد. خب تمام شد و رفت دیگر، این پولها را آدم برود به این بدبخت‌ها، بیچاره‌ها، فقیرها به

اینهایی که سقف خانه‌شان در زلزله روی سرشان خراب شد بدهد، چیه قضیه؟ این چه حرف‌هایی است که ما داریم می‌زنیم؟ هی سالگرد بگیریم، هی سالگرد بگیریم، هی سالگرد می‌گیریم ... خب بابا این بوده، بابا قبول داریم، دیگه باید بنویسیم و مهر کنیم؟! خیلی خب مهر می‌کنیم آدمهای خوبی بودند و کارهای خوبی کردند، ان‌شاءالله مأجور هستند، پاداش‌شان هم با خدا والامرُ علی الله یعفو عن من یشاء و یعذب من یشاء.

خدا می‌داند آن طرف چه خبر است؟ ما نرفتیم و صلاح هم نیست الان برویم، چون اگر پرده بگشاید شاید تاب دیدن آنچه را که هست نداشته باشیم. آن قدر ذهنیات ما عوض شده و آن قدر باورهای ما تغییر پیدا کرده که اگر یک‌دفعه پرده برود بالا، وای که چه خبر است؟ اگر پرده برود بالا اصلاً ممکن است دیوانه بشویم، چون همه باورها را می‌بینید که عکس است: این که توی این دنیا اینطوری بود چطور شده که اینجاست! چه جای عالی به او دادند! آن که خیال می‌کردیم خیلی خوب است الان قعر

جهنم است! ای داد بی داد چی شده ...

ببیند اینها همه‌اش زندگی در تخیلات است،
زندگی در تخیلات و در احساسات است. از باطن
که خبر نداریم، ما فقط همین ظاهر را می‌بینم ولی آن
طرف به ظاهر کاری ندارند، آن طرف به عمامه
قشنگ و ریش و ترکیب منظم کاری ندارند، آن
طرف به لباس آراسته و عبای خاشیه نجفی و
نمی‌دانم منظم آمدن و منظم رفتن و قدم‌ها را پانزده
سانت و هفده سانت برداشتن کاری ندارند. آن طرف
به اینجا [قلب] کار دارند، اینجا را هم نه من می‌بینم
نه شما، این دو تا ملکی که اینجا هستند، این دو تا
ملک می‌بینند. ما اگر یک دهم اینهایی که جلوی مان
گذاشته‌اند [وسایل ضبط صدا و تصویر] از این دو تا
ملک می‌ترسیدیم خیلی کارمان عالی بود.

همین دستگاه‌هایی که می‌بینید، همین‌ها، این
یکی صدا ضبط می‌کند، این یکی عکس مان را
برمی‌دارد، اگر یک دهم، فقط یک دهمی که ما از اینها
می‌ترسیم ... از همین پلاستیک‌ها، پلاستیک است
دیگر، سیم و پلاستیک و مُشَمَّا ... به اندازه یک دهم

اگر از این دو تا ملک روی شانه‌هایمان می‌ترسیدیم
کارمان خیلی درست بود. پناه بر خدا. ان‌شاءالله امام
زمان تشریف می‌آورند و همه باورهای ما را عوض
می‌کند، همه را عوض می‌کند.

یک امام! می‌گوییم ولی خبر نداریم پشتش
چیست؟ ای وای، ای وای ... نمی‌دانم والله! چه
می‌دانم! والله بدون این القاب هم می‌توانیم زندگی
کنیم، من نمی‌دانم چه اصراری است به اینکه حتماً با
این القاب ... چه اصراری است؟ خب ما هم بفهمیم،
چه ضرورتی دارد که آن که تمام ماسوی الله به اراده
او دارد به حیاتش ادامه بدهد، ما این را می‌گذاریم
بغل یک آدم معمولی که نمی‌داند پشت این دیوار
چیست؟

یک وقت سر قبر مرحوم آقا در همین چند ماه
پیش، شب بود رفتم یک فاتحه بخوانم، دیدم دو سه
تا خانم آنجا ایستاده‌اند، یکی‌شان که بزرگتر بود
گفت آقا این قبر کیه؟ گفتم قبر یک مرد بزرگی بوده،
بعد یک دفعه گفت امام هم بوده؟ گفتم عزیز من امام
فقط همین است که آمدی به زیارتش کس دیگری

امام نیست، اینها همه نوکرهای این امام‌اند، اینها افرادی‌اند که به نوکری این امام قبولشان کرده‌اند، به نوکری، من و تو را قبول نکردند، اما اینها را قبول کردند. اینها هنرشان این بوده.

توجه می‌کنید؟ می‌گویید امام هم بوده؟ این فرهنگ را باید کسانی که جا انداختند جواب بدهند، گفتم امام فقط همین است، امامی هم که زنده است فقط یکی است.

یک دفعه در صحن نشسته بودم (از سابق عادت داشتم وقتی می‌روم زیارت، می‌روم یک گوشه‌ای می‌نشینم، هر کجا باشد، خیلی در حرم نمی‌مانم، می‌روم در صحن، یک گوشه‌اش می‌نشینم، چه حرم امام رضا، چه غیر امام رضا) و رفته بودم فاتحه خواندم، صبح بین الطلوعین بود، کنار قبر شیخ حر عاملی نشسته بودم، بعد یک دفعه دیدم چند تا از این دختر خانم‌ها آمدند، نمی‌دانم از کجا آورده بودندشان، تور بود، از این تورهای علمی، زیارتی، سیاحتی، شفاعتی! از این چیزهایی که می‌نویسند! آمد به من گفت آقا این قبر آقای نخودکی کجاست؟

گفتم قبر امام رضا اینجاست! نگاهی کرد و گفتند آقا ما سوال کردیم قبر آقای نخودکی اصفهانی کجاست؟ گفتم بنده هم عرض کردم قبر امام رضا اینجاست! گفتند مثل اینکه این چیزی حالی‌ش نیست! یکی‌شان گفت آقا مطلب‌تان را گرفتیم. به بقیه گفت برویم. او زرنگ‌تر از بقیه بود، بقیه مثل اینکه گیج بودند، نمی‌دانم چی بودند، سن‌شان هم بیشتر بود ظاهراً، ولی مثل اینکه گیج بودند، علت گیجی را باید سوال کرد؟!!

بله! گفتم قبر امام رضا اینجاست، نخودکی کیه؟ غیر نخودکی کیه؟ این حرفها چیه؟ اینها در قبال امام رضا همه صفرند، نه نیم، نه نیم، صفر، یعنی اگر از آقای نخودکی امام رضا را بگیری می‌شود صفر، یک صفر گنده این قدری، هر چه هست امام رضاست، باید به مردم گفت، اینها نادانند، نمی‌فهمند، گناه ندارند، تقصیر ندارند، باید به مردم یاد داد، باید ولایت را به مردم یاد داد و فهماند، که همه چیز ما ولایت است. بدون ولایت همه ما صفریم، رباییم، عروسکیم، مجسمه‌ایم. اصلاً زمانه،

زمانه‌ای شده که آدم می‌ترسد آنچه که حق است را بگوید، به اینجا برنخورد! به آنجا برنخورد! هزارتا بالا و پایین و یمین و یسار را باید ملاحظه کند تا اینکه یک چیزی بگوید.

خب اگر بخواهیم فلسفه بخوانیم ... خیلی صحبت کردیم به ما گفتند فقط دو تا نیم ساعت می‌توانی صحبت کنی و بینش هم باید فاصله باشد، دیگر پیر شدیم آقا، زورکی که نمی‌شود آدم خودش را جوان کند، شما ماشاءالله همه جوانید و بنیه دارید ...

- تلمیذ: مثل حضرت خضر ...

- استاد: والله اگر من جای حضرت خضر بودم، آن آب را نمی‌خوردم، آدم توی این دنیا بخواهد بماند که چکار کند؟ امروز رفت و فردا آمد، چی شد؟ حالا آنها که پیغمبرند و حساب و کتاب خودشان را دارند و طبق دستور عمل می‌کند، ولی ما حالا برحسب ظاهر می‌گوییم. من گاهی با خودم فکر می‌کنم خب مگر بودن در این دنیا غیر از رسیدن به کمال نیست و مگر دنیا معبر نیست؟ خب گاو و

خر هم در این دنیا می مانند! می گویند کلاغ عمرش
دویست سال است، می گویند، من نمی دانم،
می گویند لاک پشت عمرش سیصد سال است، یعنی
سیصد سال هم ثبت شده، حالا شما سیصد سال
اینجوری اینجوری برید برید خب چی شد؟ چی
شد؟ با آن روز اول چه فرقی کرد؟ یک راه را
می گیری بعد دوباره برمی گردی، بعد دوباره می روی
دوباره برمی گردی، دوباره می روی زیر خاک و
دوباره می آیی بیرون ...

یک بار یک جایی بودم یک لاک پشت در آنجا
بود با خودم فکر می کردم قطعا این لاک پشت عمرش
از من بیشتر است، چه فرقی هست بین ما در صورتی
که در همان افقی که هستیم ثابت بمانیم و بین این
لاک پشت که الان عمرش از ما بیشتر است؟! چون
آن طوری که نوشته بودند تا حالا ۱۶۰ سال عمر
کرده، یعنی بیش از سه برابر ما، دو برابر و نیم ما،
خب ما هم همین هستیم دیگر، چه تفاوتی می کند
اگر از این دنیا منظور رسیدن به کمال نباشد؟ بعد
آن وقت اینهایی که به کمال رسیدند مگر عمرشان

چقدر بوده؟ این افراد، این بزرگان، اینهایی که مثلاً با
ائمه بودند و شهید شدند، مگر حضرت ابوالفضل
چقدر عمر کرد؟ یا حضرت علی اکبر عمرشان چقدر
بود؟ عمر اینها چقدر بود؟ ائمه ما عمرشان چقدر
بود؟ امام جواد بیست و پنج سال یا بیست و هفت
ساله بودند و از همه ائمه جوانتر بودند، مگر به عمر
کم و زیاد است؟ مهم این است که انسان به مطلوب
برسد.

شما دارید می بینید که مردم برای اینکه دو
روز بیشتر بمانند چه پولهای نجومی خرج می کنند؛
نجومی، که دو روز بیشتر بمانند، بابا به پیر به پیغمبر،
آسمان و زمین را به عمر تو نبسته اند، به پیر به پیغمبر،
با این پول خرج کردنها تو نمی توانی عزرائیل را از
خودت منصرف کنی، ولی هستند، خیلی ها هستند،
که چه مخارجی، چه غذاهایی تهیه بشود، چه خبره
بابا؟! همین را بخور و مُردی هم مُردی! چیزی
نیست، به جایی بر نمی خوره، همه باید بمیریم، همه
باید بمیریم.

این همه هزینه به این کیفیت، کی گفته؟! اینها

همه ناشی از تخیلات است، ما خیال می‌کنیم عالم
و آدم را به ما بسته‌اند! اینها همه خیالات است، اینها
همه خیالات است.

خدا رحمت کند مرحوم پدر ما را، من واقعاً
احساس می‌کردم این اواخر ایشان به زندگی اصلاً
[دلخوش] نیستند، این سالهای آخر هی به من
می‌گفتند برای چه؟ چرا دیگر باید این قدر بمانیم؟
برای چه؟ آن هم جایی که وقتی یک خبر
سرماخوردگی به یکی می‌دهند دست و پایش شروع
به تق و تق می‌کند چه برسد به اینکه بگویند سرطان
گرفته‌ای.

یک بنده خدایی در مشهد بود، سرطان گرفته
بود، شخص معروفی هم بود، اطباء به او گفتند تا
شش ماه دیگر بیشتر زنده نیستی! آقا این سر دو
ماهگی مرد! دق کرد! زودتر از وقتی که آنها گفتند!
ای بابا! تو که خودت به مردم می‌گفتی مرگ چیزی
نیست، خودت چی؟ خودت بالای منبرت می‌گفتی،
از این حرفها که مرگ یک لباس است، لباس را
می‌کنی و کنار می‌گذاری و یک لباس دیگر ... پس

چرا حالا خودت را خفه کردی؟ خودت را با این

لباست ... دو ماهه مرد آقا! بیچاره!

آن پدر ما می گوید چرا زودتر نمی رویم، آن

یکی تقی می افتد و می میرد، حالا بابا صبر کن! چهار

ماه دیگه وقت داری! درب خانه را بست، که اصلاً

نه کسی بیاید سراغش ...، هر که می رفت اصلاً

پشیمان می شد، اصلاً جواب سلام هم نمی داد، سرش

را انداخته پایین، بیچاره دارد می میرد! توجه

می کنید؟ آنها فهمیدند قضیه را، مسئله را آنها

فهمیدند، که چه خبر است و به آن معتقد شدند.

بسیار خب، ان شاء الله دیگر از شنبه اول فقه را

شروع کنیم.

صحبت راجع به قضا و قدر را تمام کردیم؟

کلام مرحوم میرداماد را گفتیم، خیلی کلامشان کلام

عجیبی بود، و این تقریباً همان کلامی بود که ما

می خواستیم بگوییم با یک مختصر اختلافی، واقعا

خدا رحمت کند مرحوم صدر المتألهین و این

بزرگان را، چقدر اینها زحمت کشیدند تا این مطالب

و معارف را به دست ما رساندند، اگر در این مسال

فکر کنیم، در همه چیزمان تحول و تبدل جوهری پیدا می‌شود.

خب ان شاءالله... از یک طرف اطباء ما را منع

کرده‌اند، مثلاً در همین جلسه عنوان بصری ما کلنچار

رفتیم با بعضی از همین دوستان پزشک، چندتا

بودند، گفتم من الان حال خوب است، گفتند تو

نباید به جلسه سخنرانی بروی، گفتم من الان چیزی

احساس نمی‌کنم، گفتند تو چیزی احساس نمی‌کنی

ما احساس می‌کنیم، گفتیم چکار کنیم، نمی‌شود؟

گفتند نه، خب وقتی هم می‌گویند نباید بروی خب

نمی‌شود. حالا فردا ببینیم چه شود، فردا که می‌آیند

برای معاینه می‌گویند بیست دقیقه می‌توانی صحبت

کنی! خب این چه رفتنی است دیگر؟

لذا خیلی از جلسات به همین جهت تعطیل

می‌شود، یعنی خلاصه قبلاً ما را می‌بینند و یک

معاینه‌ای می‌کنند و می‌گویند نه امشب شما

نمی‌توانی، حالا همه آمده‌اند، از این طرف و آن طرف

و از شهرستان از جاهای دیگر، بعد می‌گویم حتی

رفتن من را هم شما اجازه نمی‌دهید؟ می‌گویند نه!

باید همین‌جا بنشینم و اگر هم رفتی نباید حرف
بزنم! فقط می‌توانی شرکت بکنی.

لذا خیلی از موارد به این کیفیت است که خود
من حتی آمادگی دارم برای آمدن ولی خوب ... بله،
دیگر رفقا هر کدامشان برای خودشان فقیهی و
حکیمی شده‌اند، منتهی ما می‌آییم و می‌نشینیم و
حرف می‌زنیم، همین دیدن و مجالست و اینها همه
دل‌خوشی‌مان به همین است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد